

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی فرمایشات حضرت امام بود. بعضی از رقفا سر عبارت محقق اصفهانی مشکل داشتند لذا من ناگزیر شدم که دو خط از عبارت ایشان را در سه مرحله بخوانم.

مرحله ی اول:

محقق اصفهانی صریحا اعلام می کنند که:

و مما ذكرنا يعلم أن الوفاء في جميع موارد اطلاقه بمعنى واحد و هو اتمام الشيء بالقيام مع الشيء و عدم التجاوز عن الشيء.

ایشان گفته اند که الدرهم الوافی یعنی الدرهم التام. اتمام یعنی عدم تجاوز و تمام کردن.

منتهی اگر این شیء، عمل بود اتمامش به اتیان عمل است. اگر چیزی مثل بیع بود آن موقع می فرمایند:

و إذا كان متعلقا بنتيجة عمل كما في البيع فلا محالة يكون اتمامه و القيام معه ابقاءه و عدم التجاوز عنه بحله و فسخه و نقضه.

ایشان صریحا فرمودند که وفاء یعنی عدم حلّ، عدم فسخ، عدم نقض. لذا فرمودند که اتمام یا به عمل می خورد که به معنای اتیان به عمل است و یا به چیزی مثل بیع می خورد که به معنای ابقاء و حفظ آن و عدم حلّ و فسخ است. این مرحله ی اول عبارت ایشان بود.

در مرحله ی دوم اشکالی کرده اند. ذیل آن اشکال که وجوب مولوی است و نمی تواند به وفاء بخورد. فرموده اند:

و التحقيق أن الوفاء و إن كان اتمام الشيء بعدم تركه و التجاوز عنه و خلافه تركه و التجاوز عنه و لكنه ليس شيء منها مقدورا للمكلف.

چون از یک طرف مقدور نیست و از طرف دیگر تکلیف هم به آن خورده است پس ما مجبور هستیم این وفاء عملی را مبنا قرار بدهیم.

آن موقع این مرحله ی دوم عبارت ایشان است که وفاء عملی به معنای عمل به مقتضای شیء است تا وفاء، عملی بشود. این هم به خاطر همان آن قرینه است. لذا نتیجه اش این می شود که:

لا يراد من الوفاء و خلافه إلا ابقاء العقد و اتمامه أو التجاوز عنه و تركه عملا لا حقيقة.

ابقاء عملی هم به معنای عمل به مقتضاء است.

بر اساس این دو مرحله، شماره گذاری می کنیم و می گوئیم که وفاء عملی در مقابل نقض حقیقی است. نقض حقیقی به معنای حلّ و فسخ است و وفاء حقیقی در مثل عقد و بیع به معنای حفظ آن است.

در مقابل این ها وفاء عملی قرار می گیرد. وفاء عملی در مقابلش نقض عملی قرار می گیرد. وفاء عملی یعنی این که من به مقتضاءش عمل کنم و نقض عملی یعنی این که به مقتضاءش عمل نکنم. مرحله ی سوم آن جا بود که فرمودند:

بل يمكن أن يقال إن حل العقد و فسخه المساوق لإعدامه ليس مساوقا لنقضه.

ما نمی توانیم حل و فسخ را به معنای نقض بگیریم.

فإن النقض مقابل للإبرام لا لأصل العقد فإن مقابله الحلّ و ليس إبرام العقد الذي مبرم في نفسه إلا بملاحظة اقتضاه لمقتضاه فمقابله التفكيك بين العقد و مقتضاه لا ازالة المقتضى و إعدامه.

این مرحله ی سوم این را می گوید که نقض حقیقی که در مقابل وفاء حقیقی است یعنی عمل به مقتضی، وفاء حقیقی عمل به مقتضای این شیء است، نقض حقیقی یعنی دست کشیدن از مقتضاء با حفظ مقتضی. این یک نوع بازگشت از مرحله ی اول است. مرحله ی اول این بود که نقض حقیقی در مقابل وفاء حقیقی است و وفاء حقیقی یعنی حفظ آن و نقض آن یعنی حلّ آن، الان می گوئیم خیر! نقض، حلّ و فسخ آن نیست.

این مرحله ی سوم دیگر کاری به آن حیث صیغه ی افعال و مقدوریت و عدم مقدوریت ندارد.

دخالت حیث صیغه ی افعال که وجوب را مولوی کند و بعد هم وجوب مولوی نتواند به نقض حقیقی بخورد یا به وفاء حقیقی نتواند بخورد، ما را به نقض عملی و وفاء عملی می رساند. الان این را نمی خواهیم بگوییم. بلکه می خواهیم ترقی کنیم و بگوییم وفاء حقیقی که می گوییم یعنی عمل به مقتضی شیء، یا عمل به مقتضای آن مقتضی. نقض آن جایی است که مقتضی را حفظ کنیم اما به مقتضاء عمل نکنیم.

لذا اگر این سه مرحله را شماره گذاری کنید و شماره سوم را بازگشت از شماره اول بدانید، نتیجه می گیرید که:

و منه يعلم أن الفسخ و الرجوع فی موارد جوازهما لیس نقضا جائزا.

دیگر فسخ و حل، نقض نیست. فسخ می شود اعدام مقتضی و حل می شود برداشتن مقتضی، نقض می شود حفظ مقتضی و عمل نکردن به مقتضایش.

لیس نقضا جائزا لیکون تخصیصا فی دلیل اللزوم. فإن طبع النقض و النکث خلاف الوفاء آب عن الترخیص كما لا یخفی.

این جمع بندی عبارت محقق اصفهانی بود. عمدا هم عبارات را دقیق خواندم که دوستان شماره گذاری کنند. سه حرف درباره ی نقض و وفاء داشتند.

حرف شماره ی یک، نقض حقیقی و وفاء حقیقی بود.

حرف شماره ی دو، نقض عملی و وفاء عملی بود.

حرف شماره ی سه، بازگشت از شماره ی یک است.

بر اساس این روال، نتیجه می گیرند که ادله ی فسخ، تخصیص نقض نیستند. بلکه اساساً اِعدام مقتضی هستند.

جلسه ی قبل که وارد فرمایشات حضرت امام شدیم دیدیم که قدم اول آمده اند آن حرف آخر محقق اصفهانی را مبنا قرار داده اند. گفته است که وفاء و عدم وفاء از لواحق عقد است. بعد از مفروضیت وجود عقد هستند. لذا اِعدام العقد خارج از عدم وفاء است. اِعدام عقد، اِعدام مقتضی، ربطی به عدم وفاء ندارد. کما این که ایجاد مقتضی ربطی به وفاء ندارد. لذا امام نتیجه گرفتند که اگر کسی عقدش را حلّ و فسخ کند، نمی گویند که وفاء نکرده است. اما اگر به مقتضای آن عقد عمل نکند، ولو فسخش نکرده است، می گویند به عقدش وفاء نکرده است. حرف سوم محقق اصفهانی، حرف اول امام شده است.

محقق اصفهانی اول گفتند که وفاء همیشه یک معنا دارد. ابتداءً گفتند وفاء همیشه به معنای اتمام است. بعد در آخر نتیجه گرفتند که وفاء حقیقی همیشه به معنای عمل به مقتضاء است.

حالا آیا همیشه وفاء یک معنا دارد؟ از ظاهر کتاب البیع امام این به دست می آید که امام همیشه معنای وفاء را یک چیز می داند. هر چند این مطلب در تقریرات ایشان به همین روانی نیامده است.

یعنی امام دست از حرف محقق اصفهانی که وفاء یک معنا دارد، بر نمی دارد. فقط محقق اصفهانی آن یک معنا را اول اتمام گرفتند بعد عمل به مقتضای دانستند.

### تفصیل امام در معنای وفاء:

منتهی امام در ادامه کآن می خواهد بین موارد استعمال وفاء یک تفصیلی بدهد و بگوید بعضی از موارد استعمالش می تواند ظاهر در اتمام باشد و بعضی هم می تواند ظاهر در عمل به مقتضی باشد. امام می گوید این ها دیگر عرفی است. این ها ظهورات استعمالی است و کاری به معنای موضوع له نداریم که اصرار کنیم معنای وفاء چه چیزی است؟ لذا اگر خاطرتان باشد، گفتم که مرحله ی سوم عبارت محقق اصفهانی، رجوع از مرحله ی اول است. در مرحله ی اول، ایشان معنای تصویری وفاء را می گفتند. در وفاء عملی از باب قرینیت صیغه ی افعال، وفاء را در وفاء عملی ظاهر دانستند که عمل به مقتضای این مقتضی باشد. اما در مرحله ی سوم کآن برگشت و گفت اصلا معنای تصویری نقض، در مقابل ابرام است. امام در این جا نمی خواهد حیث تصویری و موضوع له ها را بررسی کند. امام می گوید:

و کیف کان المتفاهم عرفا...

تفاهم عرفی ملاک است. حالا این که موضوع له چیست؟ این سر جایش. موضوع له را شما اتمام معنا کنید، یا عمل بما یقتضی معنا کنید، اما امام در متفاهم عرفی، یعنی مجموع مناسبات حکم و

موضوع و تعدد دوال مختلفی که در بعضی از استعمالات وجود دارد، می خواهد ادعا کند که اگر وفاء با "باء" استعمال شد مثل "أوفوا بعهدی أوف بعهدکم" یا "أوفوا بالعقود" یک معنا از آن می فهمیم. اگر بدون "باء" استعمال شد، مثل "أوفوا المکیال و المیزان" یا "أوفوا الکیل" یک چیز دیگر از آن می فهمیم.

امام می خواهد بگوید که متفاهم عرفی وفاء را با "باء" به معنای عمل به مقتضی می داند و بدون "باء" به معنای اتمام و تمام می داند. أوف الکیل یعنی کیل را تمام کن. البته خود امام تعبیری هم دارند که بله! در بعضی از استعمالات، وفاء را به عهد و عقد زده ایم منتهی بدون "باء" ولی به تعبیر ایشان یک مورد بیشتر در قران ندارد آن هم آیه ی شریفه ی "ولیوفوا نذورهم" است. ولی در عقد و عهد و نذر، نوعاً در کلمات الهی، با باء استعمال می شود.

#### کفایت تعیین معنای استعمالی وفاء در مثل عقد و عهد:

امام از این توضیح می خواهد به این نتیجه برسد که ما باید خودمان را از معنای موضوع له و تحقیق آن و قرائن استعمالی خارج کنیم. اگر پذیرفتیم که حداقل وفاء در مثل عقود و عهود به معنای عمل بما یقتضیه العقد أو العهد است، کار تمام است. ولو ما آن حرف نهایی محقق اصفهانی را که می خواست تصوراً وفاء را در مقابل نقض قرار بدهد و آن ها را از حلّ و فسخ جدا کند، قائل نشویم.

### لزوم تعیین چستی مقتضاء:

نکته ی دیگری که باید در فرمایشات حضرت امام خیلی جدی گرفته شود این است که این معنا که ما می گوئیم، اگر قبول کردیم که "أوفوا بالعقود"، "أوفوا بعهدی أوف بعهدکم"، این جور استعمالات، به معنای عمل بما ینقضیه العقد والعهد بود، خب آن موقع، در ما نحن فیهم مقتضاء را به چه چیزی معنای می کنیم؟

پس یکم این است که مقتضاء چه چیزی است؟

دوم این است که آیا مقتضاء هر چه باشد این آیه صحت عقد وعهد را می رساند؟ امام می گوید بله، من این را از محقق اصفهانی می پذیرم. این حرف مال امام نبوده است و اول کسی که این را تبیین کرده است محقق اصفهانی است. چون بعدا ممکن است ما نتوانیم لزوم را با آیه ی "أوفوا" درست کنیم. محقق اصفهانی کار خوبی کرده اند که:

نعم! إن الوفاء فرع الصحة فیکون الامر بالوفاء بالعقد دالا علی صحته.

امام می گوید من این را قبول دارم. شما اگر گفتید که وفاء یعنی عمل بما یقتضیه العقد و العهد، وقتی به تو می گوئیم که بر تو واجب است که به آن ما یقتضیه العقد عمل کنی، وجوب هم دیگر مولوی است، چون دیگر عرض کردم که معنای ظاهری وفاء این طوری شده است. عمل بما یقتضیه العقد که بر شما واجب شده است یعنی عقد درست است که شما باید به آن عمل کنید. عهد درست است که شما باید به آن عمل کنید. این حرف محقق اصفهانی را هم ما قبول داریم.



## اشکال در شمولیت معنای وفاء نسبت به معاطاة:

منتهی آن ما یقتضیه چه چیزی است؟ امام می گوید اگر آن ما یقتضیه العقد، تسلیم و تسلّم است، یعنی این است که من مبیع را تسلیم مشتری کنم و مشتری هم ثمن را تسلیم من کند، اگر این است خب این تسلیم و تسلّم خارجی که باید انجام شود، مقتضای عقد است و بر ما واجب است که این ما یقتضیه العقد را عمل کنیم، امام می گوید هر چند این دلالت بر صحت می کند، اما پیاده شدنش در معاطاة مشکل است. در عقود قولی، فرض بر این است که یک بعت و اشریتی گفته می شود اما تسلیم و تسلّمی وجود ندارد. آن موقع آیه ی "أوفوا بالعقود" می گوید بما یقتضیه هذا البیع القولی، عمل کنید. یعنی بروید تحویل بدهید. چه در مجلس، چه بعد از مجلس، هر جایی، برو تحویل بده! همین که به او می گویند برو تحویل بده، یعنی عقد درست بوده و باید بروید تحویل بدهید. اما فرض بر این است که در معاطاة، عقد دارد با تسلیم و تسلّم انجام می شود! آن موقع ما یقتضیه العقد به چه معنا می شود؟ اگر ما یقتضیه العقد را توانستم درست کنم، آن موقع می توانم معاطاة را داخل در عموم آیه ی "أوفوا" کنم. و إلا آیه دلالت بر صحت هر عقد دارد که ما واجب است به مقتضایش عمل کنیم. ایشان می فرماید اگر این طوری شد، مجبور می شویم دو کار انجام دهیم.

دو راه حل:

یا بگوئیم معاطاة هائی را می گیرد که تسلیم و تسلّم کاملی در آن ها انجام نمی شود، مثل وقتی که کسی نسیه معامله می کند، مبیع را می گیرد بعدا ثمن را تقدیم می کند. یا مثل وقتی که کسی سلف خری می کند. قبول می کند که بعدا مبیع را تحویل بگیرد. اگر این طوری باشد آن موقع می گوئیم این وجوب عمل بما یقتضیه یعنی این که برو ثمن را تحویل بده! برو مبیع را تحویل بده! عیبی هم ندارد. همین مقدار که واجب شد که یکی مبیع را بدهد و یکی هم ثمن را بدهد، درست می شود.

یا این که باید وفاء را توسعه بدهیم. فعلا نمی خواهیم وارد توسعه ی وفاء بشوم. این جا می خواهیم ببینیم آیا آن توسعه ی وفاء، اگر معاطاة را بگیرد، آیا نمی تواند علاوه بر صحت، لزوم را درست کند؟! ما همه ی این سیر را رفتیم برای این که به این جا برسیم. امام می خواهد بگوید من وفاء را کاری می کنم که ما یقتضیه العقد، طوری شود که اگر تسلیم و تسلّمی هم انجام شد، باز هم بگوئیم این وفاء واجب است، این عمل بما یقتضیه العقد واجب است. وفاء به من می گفت که وجودش را مفروض بگیر، برو لواحقش را عمل کن. لذا نمی خواست بگوید که اگر اعدامش کردی من جلویت را می گیرم! کاری به این ندارد، این سالبه به انتفاء موضوع است. اگر وفاء یعنی لواحقش، خب با این حساب باید معاطاة را بیرون کنیم. یا اگر لواحق را طوری توسعه بدهیم – که امام می خواهد همین کار را بکند – که از یک طرف معاطاة بیاید و از طرف دیگر، در لزوم به مشکل بر بخوریم.

## آیا معنای توسعه یافته ی وفاء با عهد سازگار است؟

یک جمله ی دیگر هم این وسط هست که هر دو تا به هم مرتبط هستند. آن این است که این تحلیلی که ما ارائه کردیم و خیلی هم مرتب شد، اگر توانستیم به وفاء طوری توسعه بدهیم که حتی موارد تسلیم و تسلیم را هم بگیرد و معاطاة باطلاقه وارد آیه شود، نه از باب اجماع مرکب که بگوییم این قسمش که آمد پس بقیه ی مواردش هم حتما درست است. سوال دیگر امام این است که آیا این معنا با معنای عهد سازگار است؟ این وفاء که می گویم با عهد می سازد یا با عقدی که از عقده گرفته ام هم سازگار است؟! اشکال اول خصوص معاطاة را خراب می کرد باطلاقه. اشکال دوم می خواهد عقد را خراب کند. همان طور هم که ملاحظه می کنید این اشکال دوم ناظر به همان فرمایش محقق اصفهانی است. محقق اصفهانی گفتند که تا قرار این جا نباشد، وفاء وجود ندارد. حالا چه وفاء را اتمام بگیریم چه عمل بما یقتضیه الشئ بگیریم. اگر وفاء تابع قرار است، آن موقع من عقد را مفهوما از عهد جدا کرده ام! چه کارش کنم؟! باید ببینیم که آیا می توانم راه حلی برایش درست کنم که حالا که محکم می گویم ظاهر وفاء در آیه ی "أوفوا العقود" عمل بما یقتضیه است، این معنای ظاهر هم با عقدی که از عقده می آید و گفتیم که مفهوما با عهد فرق دارد، سازگار باشد؟!!

حالا چرا من اشکال اول را بر اشکال دوم مقدم کردم؟ چون امام در توسعه ی وفاء آن التزامات را می آورد. التزام، معنای عهد است. این دو نکته را اگر توانستیم با امام درست کنیم، ایشان می گویند که اصل آیه درست می شود و معاطاة را هم می گیرد و صحت عقد هم با آیه مسلم می شود. اصلا هم دیگر سراغ فرمایشات محقق خوئی نمی رویم که آیه ظهور در لزوم دارد و از لزوم برسیم به صحت به

دلیل تلازم دلالات که بعد بگوییم تلازم دلالات را داریم یا نداریم. خیر! آیه مستقیم سراغ صحت هر عقدی من جمله معاطاة رفته است.

- ....
- امام که می گوید در نمی آید. اگر توانستیم در آن توسعه یک کاری بکنیم...
- ...
- خب آقای خوئی قائل به تلازم بود. آقایان شیخ را حدسی با مبنای خودشان آورده اند. آقایانی که قائل به تلازم بودند، گفتند چرا شیخ این آیه را در صحت نیاورده است اما در لزوم آورده است؟! امام می خواهد بیشتر بتازد و به شیخ بگوید که اگر شما عمل بما یقتضیه العقد را معنای وفاء قرار دادید، راحت از آن صحت در می آید. منتهی با این اختلاف مبنایی که با آقای خوئی پیدا کردیم. آقای خوئی وفاء را به معنای اتمام می گرفت. نقض را به معنی حلّ می گرفت. یعنی حرف اول محقق اصفهانی را مبنا قرار می داد. ما بعد آن حرف، دو مرحله ی دیگر پایین تر آمدیم. یک وفاء عملی و نقض عملی گفتیم. بعد هم یک ترقی کردیم که وفاء حقیقی را هم عمل بما یقتضیه گرفتیم.

منتهی آقای خوئی بالاخره چون در لزوم وارد می شد، شاگردان ایشان می خواستند از لزوم به صحت برسند و می گفتند ایشان این جا قائل به تلازم دلالات نیست. لذا در صحت نمی آورد و در لزوم می آورد. محقق نائینی با همان تحلیل هایی که کردیم می تواند بیاورد.

ما حصل این که فی الجملة می شود از آیه صحت را در آورد.

- ...

- بله دیگر. ما قبلا گفتیم که مقتضای عقد، تسلیم و تسلّم است.

- ...

- خب این ربطی به تسلیم و تسلّم ندارد...

- ...

- اعمیتش ضرری به این نمی زند. عمومیتش نافی این نیست. آن حیث حقیقی و انشائی اش بود.

- ...

- می دانم. ولی خب منافات ندارد. ولی این را باید درست کنیم. باید ببینیم آن مبنای ما به چیزی به غیر از تسلیم و تسلّم می رسد؟ فقط دعوای ما آن جا سر انشائی و حقیقی بود. شما یک مساله ی انشائی داشتید و یک مساله ی حقیقی داشتید.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.